

بررسی دلایل عقلی عصمت امام علیه السلام از دیدگاه فریقین

سید معصوم حسینی *

چکیده

امامت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله همان تصدی و ظایف مقام رسالت است و امام دارای تمام وظایفی است که رسول و پیامبر صلی الله علیه و آله بر عهده دارد؛ تنها تفاوت رسول و امام این است که پیامبر صلی الله علیه و آله پایه گذار دین، مخاطب وحی الهی و دارای کتاب است ولی امام بدون این ویژگی هاست، با این حال امام نیز همانند پیامبر صلی الله علیه و آله مبین اصول و فروع و پاسدار دین از تحریف است.

از این دیدگاه، امام باید دارای دو شرط اساسی باشد: ۱. دارای علم فراگیر نسبت به اصول و فروع اسلام؛ ۲. مصونیت از گناه و پیراستگی از خطا؛ زیرا بدون عصمت، نمی تواند اعتماد مردم را به گفتار و رفتار خود جلب کند و الگوی آنان باشد. برای اثبات عصمت امام، هم به دلایل نقلی استناد شده است و هم به دلایل عقلی. نگارنده در این مقاله چند دلیل عقلی بر وجوب عصمت امام آورده است که عبارت اند از: ۱. برهان امتناع تسلسل؛ ۲. برهان حفظ شریعت؛ ۳. پی آمدهای معصوم نبودن امام.

کلیدواژه‌ها

امامت، عصمت، علم، عقل، شریعت.

* دانشجوی دکترای دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۸/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۳/۳۱.

مقدمه

بیشتر عالمان عقاید و مذاهب، قائل به وجوب نصب امام پس از پیامبر ﷺ هستند، اما گروهی آن را جایز می‌دانند نه واجب. البته میان قائلین به وجوب نصب، اختلاف است که آیا وجوب علی‌الله است یا وجوب علی‌الامه؟ در همه زمان‌ها واجب است یا در پاره‌ای زمان‌ها؟ از دیدگاه عالمان اهل سنت، مقام امامت مقامی اجتماعی است که در میان تمام ملت‌های جهان وجود دارد. مقام امامت پس از رحلت پیامبر ﷺ منصبی عادی و غیر الهی است که توده مردم یا کسانی که امور مردم در دست آنهاست - به اصطلاح، اهل «حل» و «عقد» - فرد شایسته این مقام را برمی‌گزینند. اما مقام امامت در مکتب شیعه به گونه‌ای دیگر و به شکلی کاملاً متفاوت با امامت در مکتب اهل سنت است. مقام امامت در این مکتب، مقام و منصبی الهی است که خداوند باید متصدی و مسئول آن را برگزیند. به سخن دیگر، هم‌چنان که مقام نبوت، مقام و منصبی الهی است و خداوند باید نبی و پیامبر ﷺ را تعیین کند و هرگز ممکن نیست شخصی از راه گزینش مردم به مقام نبوت برسد، مقام امامت نیز مقامی الهی است که هرگز فردی از راه گزینش مردم و یا انتخاب اهل حل و عقد و شورا به این مقام نمی‌رسد. امامت و پیشوایی پس از پیامبر ﷺ، همان انجام وظایف مقام رسالت است و امام، تمام وظایف رسول و پیامبر ﷺ را بر عهده می‌گیرد؛ تنها تفاوت رسول و امام این است که پیامبر ﷺ پایه‌گذار دین، مخاطب وحی الهی و دارای کتاب است و امام بدون این ویژگی‌ها، نسخه دوم پیامبر ﷺ مبین اصول و فروع، پاس‌دار دین از تحریف، مرجع تمام امور دینی و دنیوی و پی‌گیر تمام وظایف مقام نبوت به عنوان جانشین پیامبر است. امامت از این دیدگاه، ادامه رسالت است. امام باید دارای ویژگی‌هایی باشد تا شایستگی جانشینی پیامبر را داشته باشد؛ به ویژه:

۱. دارای علم فراگیر نسبت به اصول و فروع اسلام باشد، تا بتواند مبین اصول و فروع آن بوده و تمام

نیازهای علمی و معنوی امت را بر آورد، به گونه‌ای که امت با وجود او از دیگران بی‌نیاز شود؛

۲. مصونیت از گناه و پیراستگی از خطا.

بی گمان، یکی از شئون پیامبران و شاخه‌های ولایت تشریحی آنان، حکومت و فرمان‌روایی است. حکومتی که اصالتاً برای خدا و نیابتاً برای پیامبران و اولیای الهی است؛ حکومتی که پایه‌های آن، دستورهای الهی، عدالت و دادگری است. اگر مجموع آیاتی^۱ که درباره حکومت پیامبران است بررسی شود، روشن می‌گردد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله حاکم علی‌الاطلاق، قاضی و داور حق و سیاست‌گذار امت است؛ چنان که در فرازهای زیارت جامعه درباره امامان معصوم آمده است: «وأساسة العباد و ارکان البلاد». حکومت و قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله پیراسته از هر گونه خطا و اشتباه در احکام الهی و اجرای آن بود. او از تمام ویژگی‌های احکام الهی و حدود آن، آگاهی داشت و نه تنها در بیان احکام و اجرای آن اشتباه نمی‌کرد، بلکه در موضوعات و امور دیگر نیز از خطا و اشتباه مصون و پیراسته بود. امام که می‌خواهد پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وظایف رسالت را ادامه دهد، باید بسان ایشان عالم و آگاه به تمام احکام، و پیراسته از خطا و اشتباه باشد و اگر بخواهد مانند دیگر حکومت‌ها، حکومت و داوری کند، مسئله خلافت و جانشینی منتفی گردیده، حکومت و قضاوتش مانند حکومت‌ها و قضاوت‌های عادی خواهد بود. برای اثبات عصمت امام علیه السلام افزون بر دلایل نقلی، دلایل متعدد عقلی ارائه شده است. پیش از بحث و بررسی دلایل عقلی، لازم است مطالبی کوتاه درباره «عقل در منطق قرآن و روایات» بیان شود.

عقل در منطق قرآن

عقل در منطق قرآن کریم، نیرویی است که انسان در امور دینی از آن بهره‌مند می‌شود و او را به معارف حقیقی و اعمال شایسته رهبری می‌کند و چنانچه از این مسیر منحرف گردد، دیگر عقل نامیده نمی‌شود، هر چند در امور دنیوی به کار آید.

قرآن کریم می فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ (ملک: ۱۰) می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم یا می اندیشیدیم، در میان دوزخیان نبودیم». و در آیه دیگری می فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا؛ (حج: ۴۶) آیا آنان در زمین سیر نکردند، تادل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند...». علامه طباطبایی می فرماید:

منظور از «عقل» در قرآن شریف، ادراکی است که به صورت سلامت به طور تام برای انسان حاصل می شود و از این جا معنای جمله «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» به دست می آید؛ زیرا بیان است و علم، مقدمه و وسیله تعقل؛ چنانچه در سوره زمر می فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».^۲

قرآن کریم به صورت‌های گوناگون، اعتبار و حجیت عقل در معارف الهی را پذیرفته و بر تعقل و تفکر در نظام آفرینش تشویق و تأکید کرده است. گاه می توان درباره موضوعی آیات متعددی یافت با این درون‌مایه که غرض از طرح این موضوع، تعقل و تفکر درباره آن بوده است.^۳

مقام عقل در روایات اسلامی

در روایات اسلامی بر گوهر عقل و خرد بسیار تأکید شده و به عنوان اساس دین، بزرگ‌ترین غنا، برترین سرمایه، راهوارترین مرکب، بهترین دوست، و سرانجام معیار و میزان تقرب الی‌الله و کسب پاداش معرفی گردیده است. از میان صدها روایت ارزش مند که در منابع گوناگون در این زمینه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام رسیده است، تنها به ذکر چند روایت بسنده می کنیم.

۱. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قوام المرء عقله، و لادین لمن لاعقل له؛ اساس موجودیت انسان، عقل

اوست و آن کس که عقل ندارد، دین ندارد».^۴

۲. امیرمؤمنان علی^ع می فرماید: «لاغنی کالعقل و لافقر کالجهل؛ هیچ غنایی همچون عقل و هیچ فقری همچون جهل نیست».^۵

۳. امام صادق^ع می فرماید: «ان الثواب علی قدر العقل؛ ثواب و پاداش عمل به نسبت عقل است».^۶

از کتاب‌های حدیثی شیعی به روشنی برمی آید که در مکتب اهل بیت، استدلال عقلی در معارف الهی جایگاه مهمی دارد که با در نظر گرفتن سطح آگاهی، قدرت ذهن و ورزیدگی فکر مخاطبان از روش‌های گوناگون عقلی استفاده شده است. همین امر موجب هدایت تفکر شیعی در مسیر تفکر عقلی و فلسفی شده است و فیلسوفان شیعه با الهام گرفتن از معارف بلندمدتی که در احادیث اهل بیت^ع وارد شده است، فلسفه الهی را بارورتر و بالنده‌تر ساخته‌اند. این حقیقتی است که برخی از شرق‌شناسان نیز آن را یافته‌اند، چنان‌که هانری کربن فرانسوی می‌گوید: «نهج البلاغه را می‌توان به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع اصول عقاید دانست که از طرف متفکران شیعی تعلیم شده است؛ فلسفه شیعی ترکیب و سیمای مخصوص خود را از این منبع گرفته است».^۷

عقل ستیزی

با تمام اوصافی که درباره «عقل» گفته شده و با تمام موقعیتی که این گوهر گران‌بهای انسانی در آیات و روایات دارد با شگفتی بسیار، گروهی زبان به نکوهش آن گشوده‌اند. ظاهر گرایان که جمود بر ظواهر دینی را - حتی در اصول اعتقادات - مهم‌ترین کار خویش قرار داده‌اند، هرگونه ژرف‌نگری و تدبیر یا اندیشه عقلی در معانی دینی را به شدت محکوم و مردود می‌دانند. مالک بن انس در پاسخ به پرسش از معنای «استوا» در آیه شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» گفت: «الاستوا، معلوم و کیفیة مجهولة و الايمان به واجب و السؤال عنه بدعة؛ استوا، معلوم است و

کیفیت آن مجهول، و ایمان داشتن به آن واجب و پرسش از آن بدعت است.^۸ باید دانست که عقل در حوزه عقاید، منبع مستقلی در شناخت اصول دین است. در اصول دین، برهان عقلی پیش‌تر از نقل است؛ زیرا عقل می‌گوید انسان به دین و وحی نیازمند است. با این توضیح کوتاه در زمینه نقش و کارکرد عقل در مسائل دینی و اعتقادی، به بررسی دلایل اثبات عصمت امام از دیدگاه عقل می‌پردازیم. لزوم عصمت امام از عقاید مسلم شیعه امامیه است؛ کافی است در این زمینه به سخنان برخی از دانشمندان امامیه نگاهی بیفکنیم.

شیخ مفید می‌گوید:

امامانی که در اجرای احکام و اقامه حدود الهی و حفظ شریعت و تربیت بشر، جانشینان پیامبران‌اند، هم‌چون پیامبران، معصوم‌اند و صدور گناه صغیره - نیز از آنان روانیست. آنان در مسائل مربوط به دین و احکام الهی دچار سهو و نسیان نخواهند شد. این مطلب مورد قبول همه امامیه است مگر افراد شاذی که با استناد به ظواهر پاره‌ای از روایات که تأویلات درستی دارد، به اعتقادی نادرست گرویده‌اند.^۹

علامه حلی نیز می‌گوید: «امامیه بر این عقیده‌اند که امامان، هم‌چون پیامبران باید در تمام دوران زندگی از همه گناهان و پلیدی‌ها، عمدتاً و سهواً، معصوم باشند؛ زیرا آنان، همانند پیامبران، حافظان شرع الهی‌اند...»^{۱۰}

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب شریف و گران‌سنگ تجرید، عبارت کوتاه و شیوایی در زمینه دلایل عصمت امام دارد که آن را نقل کرده و اساس بحث خود قرار خواهیم داد.

«و امتناع التسلسل یوجب عصمة ولأنه حافظ للشرع و لوجوب الإنكار علیه لو اقدم علی المعصية فیضاد امر الطاعة و یفوت الغرض من نصبه و لانهطاط درجته عن اقل العوام»^{۱۱} آنچه موجب حکم به عصمت امام می‌شود عبارت است از:

۱. امتناع تسلسل در نیازمندی به امام؛
۲. اینکه امام حافظ و نگهبان شریعت است؛
۳. اگر گناهی از امام سرزند، باید عمل او را انکار کرد. انکار او، با دستور اطاعت از وی تضاد دارد و هدف از نصب او، از دست خواهد رفت؛
۴. در فرض یادشده، مقام او از افراد عادی جامعه نیز پایین تر خواهد بود.

الف) برهان امتناع تسلسل

مهم ترین برهان عقلی بر لزوم عصمت امام، برهان تسلسل است. شکل منطقی این برهان در قالب قیاس استثنایی بدین صورت است: اگر امام معصوم نباشد، وجود امامان غیرمتناهی یا تسلسل در امامت لازم خواهد آمد. به حکم عقل، لازم، محال و باطل است؛ پس ملزوم نیز محال و باطل خواهد بود. در نتیجه، امام باید معصوم باشد. نتیجه دادن قیاس استثنایی بالا به دو چیز بستگی دارد:

۱. درستی ملازمه؛ ۲. نادرستی لازم. نادرستی لازم، تردیدناپذیر است؛ زیرا وجود امام در هر زمانی محدود است. بنابراین، آن چه در این استدلال به تبیین و اثبات نیاز دارد، درستی ملازمه است؛ یعنی اثبات این نکته که چرا در فرض معصوم نبودن امام، وجود امامان غیرمتناهی لازم می آید. برای تبیین ملازمه باید علت نیازمندی جامعه دینی به امام مورد توجه قرار گیرد. یکی از وجوهی که متکلمان امامیه برای وجوب امامت بسیار به آن پرداخته اند، این است که امام، لطفی در حق مکلفان است؛ یعنی وجود امام در جامعه باعث می شود که مکلفان نسبت به انجام تکالیف عقلی و شرعی خویش توجه بیشتری داشته باشند. در نتیجه به انجام طاعات گرایش یابند و از ارتکاب گناهان دوری گزینند. با این تحلیل روشن می شود که لطف بودن امام در حق افراد جامعه مبتنی بر دو مطلب است:

(۱) مکلف بودن افراد؛

(۲) معصوم نبودن آنان.

در درستی این دو مطلب تردیدی نیست. بنابراین، ملاک نیازمندی افراد جامعه به امام، مکلف بودن و معصوم نبودن آنان است. در این که امام، همچون دیگر افراد مکلف است، سخنی نیست، پس اگر او معصوم نباشد، ملاک نیازمندی به امام در او نیز موجود است و امام نیز به امام دیگری نیاز دارد. این سخن درباره امام و هر امام دیگری که معصوم نباشد نیز جاری خواهد بود؛ در نتیجه، اگر امام معصوم نباشد، باید در یک زمان، امامان نامتناهی وجود داشته باشند که این محال است.

خواجه نصیرالدین طوسی با اشاره به این استدلال در عبارتی کوتاه گفته است: «و امتناع

التسلسل یوجب عصمته».^{۱۲}

نتیجه امتناع تسلسل این است که امام باید معصوم باشد. علامه حلی می فرماید:

ان الامام لو لم یکن معصوماً لزم التسلسل، و التالی باطل، فالمقدم مثله، بیان شرطیه المقتضی لوجوب نصب الامام هو تجویز الخطا علی الرعیه، فلو کان هذا المقتضی ثابتاً فی حق الامام و جب ان یكون له امام اخر و يتسلسل او ينتهی الی امام لا یجوز علیه الخطاء فیکون هو الامام الاصلی؛^{۱۳} اگر امام معصوم نباشد، تسلسل لازم می آید. تالی باطل است؛ پس مقدم نیز باطل است. بیان شرطیه (ملازمه) این است که مقتضی وجوب نصب امام، جایز الخطا بودن مکلفان است. هر گاه این مقتضی درباره امام هم ثابت باشد، باید او هم امام دیگری داشته باشد و این مطلب یا به صورت غیرمتناهی ادامه می یابد یا به امامی منتهی می شود که خطاپذیر نیست و او امام اصلی برای عموم مکلفان است.

بر این استدلال چند اشکال وارد شده است که نیازمند بررسی است.

اشکال نخست

تفتازانی بر این باور است که فلسفه وجوب امامت و دلیل نیاز امت به امام، خطاپذیری و معصوم نبودن مکلفان نیست، بلکه فلسفه اش این است که اگر امت بدون امام باشد، احکام و حدود الهی اجرا نمی شود و امت اسلامی در برابر هجوم دشمنان بی دفاع خواهد شد. در نتیجه، زیان ها و مفساد بزرگی بر جامعه وارد خواهد شد و چون دفع این گونه زیان ها و مفساد - هر چند احتمالی یا ظنی باشد - از نظر شرع واجب است، پس امامت نیز واجب خواهد بود. از سوی دیگر، برای دفع این گونه زیان ها، معصوم بودن امام لازم نیست، بلکه علم، اجتهاد، عدالت و حسن اعتقاد او کافی است. اصولاً انسان معصوم نیز از خطاپذیری مصون نیست؛ زیرا او نیز مانند دیگران مکلف و مشمول امتحان الهی است. افزون بر این، بر فرض که زیان های یاد شده با وجود امام غیر معصوم دفع نشود، مشکلی پیش نخواهد آمد؛ زیرا امت اسلامی که بهترین امت هاست و نیز عالمان شریعت، مانع و دافع زیان ها و مفساد یاد شده خواهند بود.^{۱۴}

نقد و بررسی

بی گمان، اجرای احکام اسلامی، حدود الهی و دفاع از کیان اسلام و مسلمین از اهداف امامت و وظایف امام است. ولی باید دانست که اگر عموم مکلفان معصوم باشند، در اجرای احکام الهی کوتاهی نخواهند کرد و زمینه ای برای اجرای حدود شرعی فراهم نخواهد شد. بنابراین، افراد جامعه اسلامی از آن جهت که معصوم نیستند، نیازمند امام اند. هرگاه امام معصوم نباشد، این ملاک در او نیز موجود است. پس امام نیز به امام دیگری نیازمند است. اگر او هم معصوم نباشد به امام دیگری نیاز دارد و این امر پایانی نخواهد داشت؛ مگر این که معصوم بودن امام را بپذیریم. سید مرتضی در پاسخ به این اشکال گفته است:

در این جا دو فرض بیش نیست: فرض اول این که، نیاز به امام در صورتی است که فرد یا افرادی، مستحق اجرای حدود شرعی باشند. فرض دوم این که، وجود امام لازم است تا اگر کسی مستحق اجرای حدود شد، امام حدود الهی را اجرا کند. فرض اول نادرست است؛ زیرا لازمه آن این است که فقط افراد خطاکار و فاسق نیازمند امام باشند، در حالی که وجوب امامت همگانی است. فرض دوم نیز به اعتقاد امامیه بازمی‌گردد؛ زیرا مفاد آن این است که چون افراد جامعه اسلامی، جایز الخطا (غیر معصوم) اند باید در جامعه، امامی باشد تا هرگاه کسی مرتکب خطایی شد که مستحق اجرای حدود الهی است، امام آن حدود را اجرا کند.^{۱۵}

بیان تفتازانی که می‌گوید برای جلوگیری از زیان‌ها و مفاسدی که به خاطر نبودن امام بر جامعه اسلامی وارد می‌شود؛ معصوم بودن امام لازم نیست، بلکه علم، عدالت و حسن اعتقاد امام کافی است، نمی‌تواند پاسخ‌گوی اشکال تسلسل باشد؛ زیرا در فرض معصوم نبودن امام، احتمال این که او نیز مرتکب گناهی شود که مستحق اجرای حدود الهی باشد، وجود دارد، در این صورت امام نیز به امام دیگری نیاز دارد و تسلسل پیش می‌آید.

اما این بیان تفتازانی که می‌گوید: معصوم نیز جایز الخطاست؛ چرا که او نیز مورد تکلیف و امتحان الهی است، بسیار شگفت‌آور است؛ زیرا جواز یا امکان خطا درباره انسان معصوم، جواز و امکان ذاتی است، نه جواز و امکان وقوعی. از آن جا که انگیزه گناه در معصوم وجود ندارد، بلکه عامل بازدارنده از گناه در وی موجود است، ارتکاب گناه از سوی او، وقوع معلول بدون علت تامه است که امری محال است. بیان پایانی تفتازانی هم بی‌اساس است؛ زیرا اگر وجود امت اسلامی یا عالمان شریعت برای دفع زیان‌های ناشی از نبودن امام کافی بودند، اصولاً امامت واجب نمی‌شد. این در حالی است که مهم‌ترین دلیل وی و دیگر دانشمندان اهل سنت بر وجوب امامت این است

که اگر امام نباشد، در جامعه اسلامی زیان‌ها و مفاسد مهمی پدید خواهد آمد و چون دفع این گونه زیان‌ها و مفاسد در شریعت اسلامی واجب است، پس نصب امام نیز واجب است. اصولاً اجرای حدود الهی توسط امت یا عالمان اسلامی امکان‌پذیر نیست و به هرج و مرج می‌انجامد. بنابراین، «امامت» یگانه دستگاہ لازم برای تحقق بخشیدن به هدف مزبور است.^{۱۶}

اشکال دوم

اگر امام از آن جهت که عهده‌دار اداره جامعه اسلامی و مجری احکام و حدود الهی است، باید معصوم باشد، کارگزاران منصوب از سوی او نیز باید معصوم باشند؛ زیرا آنان نیز به نمایندگی از امام، عهده‌دار امور پیش گفته‌اند. ولی امامیه به چنین لزومی ملتزم نیست و بطلان لازم، دلیل بر نادرستی ملزوم است.

قاضی عبدالجبار معتزلی این اشکال را به گونه‌ای متفاوت با آن چه در کلمات اشعری آمده مطرح کرده است. وی می‌گوید:

امامیه، امیرانی را که امام تعیین می‌کند، معصوم نمی‌داند. بنابراین، با این که امیر با افراد تحت امارت خود از نظر معصوم نبودن همانند است، ولی در اجرای حدود و احکام الهی از آنان ممتاز است و هرگاه از امیر، گناهی سرزند که مستحق اجرای حد باشد، توسط امام عزل می‌شود. امام نیز هرگاه چنین گناهی مرتکب گردد، توسط امت عزل خواهد شد. بنابراین، معصوم نبودن امام با این که او نسبت به اجرای احکام و حدود الهی بر دیگران ممتاز است، منافات ندارد.^{۱۷}

نقد و بررسی

با دقت در گفتار و بیان امامیه در عصمت امام، روشن می‌شود که در برهان امتناع تسلسل بر لزوم عصمت امام، هیچ یک از نکاتی که در اشکال دوم مطرح شده است، وجود ندارد؛ یعنی متکلمان

امامیه از این نظر که امام، مجری احکام و حدود الهی یا عهده‌دار امور مربوط به نظام سیاسی جامعه اسلامی است، عصمت را برای امام واجب ندانسته‌اند تا گفته شود کار گزارانی که امام بر می‌گزیند نیز باید معصوم باشند.

نکته اساسی که در استدلال متکلمان هست این که وجوب امامت را چه بر اساس قاعده لطف تبیین کنیم، چه بر اساس این که امامت، مقدمه تحقق یافتن مقاصد شریعت در زمینه حفظ نظام اجتماعی امت اسلامی است، دو چیز زمینه‌ساز این جنبه‌ها می‌باشد: یکی این که افراد جامعه اسلامی مکلف به تکلیف الهی‌اند و دیگر این که آنان خطا پذیر و غیر معصوم‌اند. نقش عدم عصمت، به ویژه در باره برپایی حدود اسلامی آشکار است. پس معصوم نبودن مکلفان یکی از اسباب نیاز مندی افراد جامعه اسلامی به امام است. هرگاه امام، معصوم نباشد این سبب در او نیز موجود است و او هم به امام نیاز دارد که لازمه آن تسلسل مجال است.^{۱۸}

بنابراین، اشکال متکلمان اشعری و معتزلی بر برهان امتناع تسلسل بر عصمت امام از بی‌دقتی در رکن اساسی استدلال متکلمان امامیه سرچشمه می‌گیرد. اگر در برهان امتناع تسلسل - که امامیه برای اثبات عصمت امام اقامه کرده است - دقت می‌کردند، بی‌گمان با این اشکال روبه‌رو نمی‌شدند.

اشکال سوم

اشکال دیگری که ابن میثم بحرانی مطرح کرده این است که: راه‌هایی از تسلسل در زمینه امامت، تنها معصوم بودن امام نیست؛ زیرا اگر اجماع امت را معصوم از خطا بدانیم، می‌توان گفت هر چند امام معصوم نیست، ولی چون امت معصوم بر گفتار و کردار امام نظارت دارند، خطاهای احتمالی امام را به وی هشدار می‌دهند و در صورت بی‌اعتنایی، وی را از مقام امامت عزل می‌کنند و فرد

مناسب دیگری را به امامت برمی‌گزینند. بر این اساس، امام برای هر یک از افراد امت، لطف است و مجموع امت نیز برای امام لطف‌اند و چون «جهت» مختلف است، دور پیش نمی‌آید.^{۱۹}

نقد و بررسی

ابن میثم خود در پاسخ این اشکال می‌گوید: فرضیه قرار دادن عصمت اجماع امت به جای عصمت امام، پذیرفتنی نیست؛ زیرا از نظر شیعه، حجیت و عصمت اجماع به خاطر حجیت و عصمت امام است، و از نظر اهل سنت، امام یکی از افراد امت است و بدون او اجماع تحقق نمی‌یابد.

اشکال چهارم

چنان که فرض معصوم نبودن امام، مستلزم تسلسل در مورد امام است، فرض معصوم بودن امام نیز مستلزم یکی از دو مطلب است: ۱. یکی معصوم بودن امت؛ ۲. تسلسل در مورد امت؛ زیرا امام در صورتی لطف است که بتواند جامعه را در اختیار خود بگیرد و تحقق این امر بسته به آن است که امت، معصوم باشند و از اطاعت امام روی برتابند؛ در حالی که چنین نیست. از سوی دیگر، تسلسل در وجود امت نیز باطل است. بنابراین، لطف بودن امام معصوم که باور شیعه است، نیز باطل است.^{۲۰}

نقد و بررسی

اشکال بالا از دو جهت قابل خدشه است:

۱. اطاعت امت از امام، وابسته به عصمت امت نیست، بلکه با عدالت امت نیز محقق می‌شود؛ زیرا فرد عادل از روی علم و عمد با امام مخالفت نمی‌کند و در صورت یادآوری اشتباه فکری به وی، آن را نیز خواهد پذیرفت.

۲. خود وجود امام معصوم، لطف است و تصرف او در امور جامعه لطفی دیگر. به سخن دیگر، لطف بودن امام معصوم از دو جهت قابل مطالعه است: یکی از جهت ظاهری و سیاسی؛ یعنی کنترل رفتار جامعه و دیگری از جهت باطنی و معنوی. اعمال قدرت امام مربوط به جهت نخست است؛ ولی از جهت دوم، وجود امام معصوم که در پیدا و پنهان، موازین شریعت را رعایت می کند و گفتار و کردار او نماد و معیار حق است، در عقیده، اخلاق و رفتار مردم تأثیر گذار است؛ افزون بر این که از راه ولایت و هدایت تکوینی نیز جان های آماده و شایسته را به کمال می رساند. تحقق کامل لطف امامت بسته به آن است که امت از او اطاعت کنند، و گرنه محرومیت از لطف کامل امامت به خود آنان بر می گردد، نه به امام یا خداوند؛^{۲۱} این است معنای عبارت محقق طوسی که گفته است: «وجوده لطف و تصرفه لطف اخر و عدمه منا»^{۲۲} و وجود امام لطف است و تصرف او لطف دیگری، و عدم این لطف از جانب ماست.

اشکال پنجم

اشکال مطرح دیگر در زمینه برهان امتناع تسلسل این است که: لازمه این سخن که معصوم نبودن مکلفان، ملاک نیازمندی آنان به امام می باشد، این است که جز امام، دیگری معصوم نباشد؛ زیرا اگر شخص دیگری نیز معصوم باشد، فردی در میان امت یافت خواهد شد که نه امام است و نه مأموم. ولی عقیده شیعه چنین لازمه ای دارد؛ زیرا بر اساس دیدگاه شیعه درباره عصمت امامان اهل بیت علیهم السلام امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام نبودند، ولی چون معصوم بودند نمی توانستند مأموم باشند. این مطلب خلاف اجماع امت اسلامی است. اجماع مسلمانان بر این است که افراد امت اسلامی یا امام اند یا مأموم، نفر و عنوان سوم وجود ندارد.^{۲۳}

نقد و بررسی

در نقد اشکال فوق باید گفت که: یگانه ملاک نیاز به امام معصوم، معصوم نبودن مکلفان نیست، بلکه این تنها یکی از ملاک‌های نیازمندی جامعه اسلامی به امام معصوم است. فرد معصوم از این نظر که مرتکب گناهی نمی‌شود و دستورهای خداوند را به کار می‌بندد، به امام نیاز ندارد، ولی نیاز او به امام از جنبه‌های دیگر پابرجاست. برای نمونه می‌توان فرض کرد که فرد معصوم برای دریافت پاره‌ای از معارف و احکام الهی به امام معصوم نیاز دارد و خداوند آگاهی دقیق او را فقط در آموزش از امام قرار داده است و روشن است که فرد معصوم از غیر معصوم معرفت نمی‌آموزد، ولی دریافت معرفت از معصوم، به ویژه معصومی که در جایگاه امامت است، مانعی ندارد.^{۲۴} سیدمرتضی در این باره می‌گوید:

ما تنها به این دلیل نیاز معصوم به امام را نپذیرفتیم که امام برای او نسبت به اجتناب از فعل قبیح و انجام فعل واجب لطف باشد، ولی نیاز او را به امام در زمینه‌های دیگر نفی نکردیم. بر این اساس مانعی ندارد که امیر مؤمنان^{علیه السلام} به دلیل معصوم بودن در زمان پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} از نظر فعل واجبات و ترک قبايح از امامت پیامبر بی‌نیاز باشد، ولی از نظر معرفت و مانند آن به امامت او نیاز داشته باشد و همین‌گونه است امام حسن و امام حسین^{علیهما السلام} در زمان امامت امیرالمؤمنین^{علیه السلام}.^{۲۵}

ب) برهان حفظ شریعت

مسئولیت اصلی امام، پاسداری از شرع است و از این رو باید معصوم باشد، مگر آن‌که کسی مدعی شود پاسداری از دین منحصر در امام نیست، بلکه مؤلفه‌های دیگری نیز هستند که می‌توانند از دین حفاظت کنند. اکنون باید دید آیا پاسداری از دین، بدون امام امکان‌پذیر هست یا خیر؟

- راههای ممکن برای حفظ دین که بعضی ادعا می‌کنند عبارت است از: قرآن، سنت، اجماع، قیاس و اصل برائت. اکنون باید دید آیا این موارد واقعاً امکان حفظ دین را دارند یا خیر؟
۱. قرآن: مسلمانان اتفاق نظر دارند که قرآن نمی‌تواند حافظ دین باشد؛ زیرا تفسیر و برداشت از قرآن متفاوت است؛ افزون بر این، حوادث بسیاری در طول تاریخ رخ می‌دهد که ممکن است تطبیق این حوادث با قرآن و برداشت احکام مورد نیاز، برای هر کس فراهم نباشد. به سخن دیگر، قرآن صامت، نیازمند مفسر است.
 ۲. سنت: سنت نبوی هم - به همان دلیل بالا - نمی‌تواند حافظ شرع باشد.
 ۳. اجماع: اعتبار اجماع به وجود معصوم است و اگر امام در میان اجماع‌کنندگان نباشد، احتمال خطا در آن وجود دارد؛ زیرا احتمال کذب در باره هر یک از اجماع‌کنندگان هست؛ بنابراین، احتمال کذب در مجموع آنها هم وجود خواهد داشت.
 ۴. قیاس: قیاس آن است که برای به دست آوردن حکم مسئله‌ای به موارد مشابه آن استناد کنیم و بگوییم: چون حکم مسئله‌ای خاص، حرمت است، پس حکم موارد شبیه آن هم، حرمت است؛ ولی چون حاصل قیاس، چیزی جز ظن ضعیف نیست، پس در استنباط احکام شرعی، قیاس، حجت نیست. بنابراین، نمی‌تواند حافظ شرع هم باشد.
 ۵. اصل برائت: منظور از اصل برائت، این است که هرگاه در موردی نهی یا امری از سوی شارع نرسیده باشد، با توجه به اصل برائت، می‌توانیم به واجب یا حرام نبودن آن حکم کنیم. ولی این اصل هم نمی‌تواند حافظ شرع باشد؛ زیرا اگر برائت می‌توانست حافظ شرع باشد، بعثت پیامبران لازم نبود و عقل برای انسان کافی می‌نمود؛ در حالی که اکتفا به عقل، نادرست است. پس پاسداری از شرع تنها به وسیله امام معصوم صورت می‌گیرد و لزوم عصمت امام با برهان حفظ شریعت، اثبات می‌شود.

برهان حفظ شریعت دو مقدمه دارد: ۱. حفظ شریعت واجب است؛ ۲. حفظ شریعت جز با امام معصوم امکان پذیر نیست. مقدمه نخست مورد اجماع امت اسلامی است. اسلام، واپسین شریعت آسمانی است و تمام مکلفان باید تا قیامت به آن معتقد و پای بند باشند. از سوی دیگر، اعتقاد و پای بندی به شریعت اسلام در گرو حفظ آن است؛ از این رو، حفظ شریعت اسلامی واجب است. البته در این که خداوند حافظ شریعت اسلامی است، سخنی نیست، ولی اراده خداوند - در قلمرو تکوین و تشریح - از راه اسباب و وسایل مناسب آشکار می شود. حال باید دید آن اسباب و وسایل کدام است؟ بی گمان، نخستین منبع شریعت اسلام، قرآن کریم است که از هر گونه دست برد محفوظ مانده است. حفظ قرآن، وعده خداوند است که بی شک تحقق یافته است، چنان که فرموده است:

«إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹) ما قرآن را نازل کردیم و بی گمان خود نگهدار آنیم. قرآن، در بردارنده اصول و کلیات شریعت اسلام است و شرح احکام شریعت به تبیین و تعلیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اگزار شده است، چنان که خداوند فرموده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴) ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آن چه را که برای مردم نازل شده است، برای آنها بیان کنی.»

همچنین فرموده است: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (بقره: ۱۲۹) خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا کتاب و حکمت را به مردم بیاموزد.»

با رجوع به احادیث مسلم نبوی، روشن می شود که شرح تمام احکام شریعت در سنت نبوی نیز یافت نمی شود. در این جادو نکته شایسته درنگ و دقت است:

نخست این که، هم چنان که قرآن کریم به تدریج بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و بسیاری از آیات نیز در مناسبت های ویژه ای فرو فرستاده شده است، سنت نبوی نیز به تدریج و در مناسبت های

گوناگون بیان گردیده است؛ از این رو، چه بسا پیامبر اکرم ﷺ پاره‌ای از احکام را برای مسلمانان بازگو نکرده، ولی آنها را به جانشین پس از خود آموخته تا او این ناگفته‌ها را در فرصت مناسب به مردم بیاموزد و یا چنانچه فرصتی پیش نیامد او نیز به جانشینان پس از خود بسپارد تا آنان در فرصت مناسب، آنها را به مردم تعلیم دهند.

نکته دوم این که، امیر مؤمنان علی ﷺ دارای ویژگی‌هایی بود که هیچ‌یک از صحابه پیامبر ﷺ نداشتند. او از کودکی ملازم و تربیت یافته پیامبر ﷺ و دارای استعداد ویژه‌ای بود. پس از بعثت پیامبر اکرم ﷺ نیز بیش از دیگران با حضرت همراه بود. از این رو، در دریافت معارف و احکام اسلام از پیامبر اکرم ﷺ و حفظ آنها بر همگان برتری داشت. پیامبر ﷺ او را دروازه شهر دانش خویش خواند: «انامدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیاتها من بابها»^{۲۶} این مطلب که علی ﷺ تنها صحابه‌ای بود که پیامبر ﷺ، تمام علوم و معارف خود را به او سپرده بود، افزون بر حدیث یادشده در احادیث دیگری نیز از رسول خدا ﷺ با تعبیرهای گوناگون روایت شده است، به ویژه:

۱. علی وعاء علمی؛ علی ﷺ ظرف علم من است؛

۲. علی باب علمی؛ علی ﷺ باب علم من است؛

۳. علی خازن علمی؛ علی ﷺ خازن علم من است؛

۴. علی عیبة علمی؛ علی ﷺ حافظ علم من است.^{۲۷}

در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ روایت شده است: «حکمت به ده جزء تقسیم گردیده است، نه جزء آن به علی ﷺ و یک جزء به افراد دیگر سپرده شده است»^{۲۸} با توجه به مطالب بیان شده، شیعه امامیه درباره حفظ شریعت به دو مطلب باور دارد:

(۱) پس از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} برای حفظ شریعت، راهی جز این نیست که ایشان، شرح شریعت را به فردی معصوم بیاموزد و رهبری امت اسلامی را پس از خود به او بسپارد تا او آن احکام را در شرایط مناسب به آنان بیاموزد و نظر او معیار تشخیص درست از نادرست باشد.

(۲) معصوم مورد نظر، امیر مؤمنان^{علیه السلام} بوده است و پس از وی نیز دیگر امامان معصوم حافظان شریعت بوده‌اند.^{۲۹}

سید مرتضی استدلال یاد شده را چنین بیان می‌کند:

۱. شریعت پیامبر^{صلی الله علیه و آله} ابدی و نسخ‌ناپذیر است و بر مکلفان واجب است تا زمان مرگ به آن دل بسته و ملتزم باشند؛

۲. لازمه مطلب بالا این است که شریعت اسلام تا قیامت حفظ شود و حفظ آن نیازمند حافظ است؛

۳. حافظ شریعت، یا معصوم است یا غیر معصوم؛ فرض دوم باطل است؛ زیرا حافظان غیر معصوم، شریعت را به صورت کامل حفظ نخواهند کرد. پس حافظ شریعت باید معصوم باشد؛

۴. حافظ شریعت، افراد یا مجموع امت نیستند؛ زیرا آنان چون معصوم نیستند، خطا پذیرند. در نتیجه، شریعت به صورت کامل حفظ نخواهد شد. بنابراین، تنها فرض برای حفظ شریعت، امام معصوم است. البته اخبار متواتر در بیان احکام شریعت یقین‌آور است، ولی شمار آنها اندک بوده و وافی به تمام احکام شریعت نیست.^{۳۰}

سیدالدین حمصی دلیل بالا را چنین بیان کرده است:

الف) امت پیامبر^{صلی الله علیه و آله} تا قیامت در زمینه عبادت‌ها، قراردادها، ارث و احکام جزایی، متعبد به شریعت اسلامی هستند؛

ب) علم به شریعت اسلام در زمینه‌های یاد شده، بدیهی نیست و از راه عقل نیز نمی‌توان آنها را شناخت، چنان‌که در نصوص قرآن و سنت قطعی نبوی نیز برای آگاهی از همه احکام شریعت راهی وجود ندارد. با وجود اختلاف عالمان در بسیاری از احکام شرعی، ادعای اجماع در تفصیل شریعت نیز گراف است. افزون بر این، چنانچه اجماع در بردارنده قول یا فعل یا رضایت معصوم نباشد، اعتباری ندارد؛

ج) اگر کسی ادعا کند که همه احکام شریعت در کتاب و سنت آمده است، از روی سرکشی سخن گفته است؛ زیرا اگر چنین بود، بیش تر اهل سنت به قیاس و اجتهاد روی نمی‌آوردند؛
د) با توجه به آن چه گفته شد، راهی نمی‌ماند جز این که در میان امت، امام معصومی باشد که خطایی در علم و قول و فعل او رخ ندهد و احکامی را که در کتاب و سنت به گونه‌ای قطعی بیان نشده است، برای مردم بیان کند؛ زیرا اگر چنین نباشد، یا «تکلیف مالا یطاق» لازم خواهد آمد، که قبیح است و یا امت نباید جز به آن چه در نصوص کتاب و سنت به گونه‌ای قطعی آمده است، مکلف باشند، که این فرض هم برخلاف اجماع است.^{۳۱}

اشکال اول

سعدالدین تفتازانی در نقد برهان حفظ شریعت می‌گوید:

امام به تنهایی و با استناد به امامت خود، شریعت را حفظ نمی‌کند، بلکه به کمک کتاب، سنت، اجماع امت و اجتهاد درست خود، شریعت را حفظ می‌کند. پس اگر در اجتهاد خود خطا کند، مجتهدان، او را از خطایش آگاه می‌سازند و او را از رأیش برمی‌گردانند و اگر گناهی از او سر بزنند، امر کنندگان به معروف، او را از آن باز می‌دارند. اگر هم چنین نکنند، شریعت پایدار و طریق مستقیم اسلام شکسته نخواهد شد.^{۳۲}

نقد و بررسی

سخن تفتازانی تمام نیست، زیرا کتاب و سنت در بردارنده شرح احکام شریعت نیستند؛ موارد اجماع نیز اندک است. افزون بر این، اعتبار و حجیت اجماع وابسته به حجیت و عصمت امام است. اما در برابر این سخن تفتازانی که: «اگر امام در اجتهاد خود خطا کند، مجتهدان دیگر وی را بر خطایش آگاه می‌سازند»، باید گفت مگر مجتهدان دیگر معصوم‌اند که بتوان رأی آنان را معیار تشخیص خطای اجتهاد امام دانست؟ بنابراین، برای حفظ و تبیین کامل شریعت، کسی جز حافظ معصوم وجود ندارد.^{۳۳}

اشکال دوم

قاضی عبدالجبار در نقد این استدلال گفته است:

راه حفظ و نقل شریعت به مکلفان، پس از عصر رسالت، منحصر در امام معصوم نیست، بلکه احکام شریعت از طریق نقل متواتر به دیگران خواهد رسید؛ همان‌گونه که در عصر رسالت نیز، همگان از طریق مشافهه و حضوری، احکام را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت نمی‌کردند، بلکه بسیاری از افراد که در غیر مدینه اقامت داشتند، از طریق نقل متواتر، از احکام اسلامی آگاه می‌شدند. انکار حفظ و نقل شریعت از طریق تواتر، مستلزم خدشه در طریق تواتر است و خدشه در این طریق، اساس اسلام را خدشه‌دار می‌سازد؛ زیرا دعوی نبوت توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اقامه معجزه بر اثبات این مدعا برای نسل‌های پس از عصر رسالت از طریق تواتر اثبات شده است. هرگاه نقل متواتر را در حفظ و نقل شریعت نپذیریم، نباید آن را درباره اصل نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پذیرا شویم. در نتیجه، اسلام از اساس مورد تردید قرار می‌گیرد. بدین جهت وی این‌گونه استدلال‌ها را شبهاتی نام نهاده

است که در حقیقت، مخالفان اسلام تحت عنوان امامت و رهبری برای خدشه‌دار کردن اسلام مطرح ساخته‌اند.^{۳۴}

نقد و بررسی

بی‌گمان، نقل متواتر حجت و معتبر است و معارف و احکام بسیاری نیز از این راه اثبات شده و به دست مکلفان عصر رسالت و پس از آن رسیده است، ولی سخن در این است که آیا همه احکام شریعت از راه تواتر بیان شده است؟ بی‌شک، پاسخ منفی است. در این صورت باید پرسید که: این‌گونه احکام از چه راه دیگری - که از هر گونه لغزش و خطا مصون باشد - برای مکلفان بیان می‌گردد؟ حتی اگر از متواتر بودن خبر نیز چشم‌پوشیم، آیا سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعم از اخبار متواتر و غیر متواتر، دربرگیرنده شرح احکام شریعت است؟ اگر پاسخ منفی است - که بی‌شک چنین است - باید راه استوار دیگری باشد که مکلفان بتوانند احکام اسلامی را از آن راه دریافت کنند و آن راه جز امام معصوم نخواهد بود.^{۳۵} روشن‌ترین دلیل بر ناکافی بودن احادیث در استنباط احکام اسلامی این است که مذهب فقهی اهل سنت، قیاس را از منابع احکام شرعی و در عرض کتاب و سنت و اجماع دانسته‌اند، تا بدین وسیله احکامی را که در کتاب و سنت و اجماع بیان نشده است از راه آن به دست آورند. گفتنی است که دلیل یا طریق عقلی که شیعه آن را در عرض دلیل و حیانی - کتاب و سنت - قرار داده است، دلیل عقلی قطعی است و قطع و یقین، حجیت ذاتی دارد؛ برخلاف قیاس که تنها مفید ظن و گمان است که نه حجیت ذاتی دارد و نه دلیل معتبری بر حجیت آن اقامه شده است. بسیار روشن است که دلیل عقلی قطعی نیز بر همه احکام شریعت نداریم تا کسی گمان کند همین دلیل عقلی قطعی، حافظ شریعت خواهد بود.

اشکال سوم

اگر تنها راه آگاهی از شریعت، دریافت احکام از امام معصوم باشد، در این صورت، مردم در عصر غیبت امام معصوم، چگونه از احکام شریعت آگاه می‌شوند؟ در این جا تنها دو فرضیه متصور است:

۱. افراد معذورند و نسبت به آن چه از امام معصوم به آنها نمی‌رسد، تکلیفی ندارند؛ ۲. آنان از راه دیگری، مانند اجتهاد و خبر واحد، احکام شریعت را به دست می‌آورند. اگر فرض نخست را بپذیریم، می‌توان آن را در دوران پیش از غیبت نیز به کار گرفت؛ یعنی مردم پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به آن چه از طریق معتبر از حضرت به آنان نرسیده است، معذورند و لازمه آن بی‌نیازی از امام معصوم است. چنان‌که اگر فرض دوم را نیز بپذیریم، نتیجه همین خواهد بود؛ یعنی مردم می‌توانند از راه‌های دیگری غیر از امام معصوم به احکام شریعت دست یابند.^{۳۶}

نقد و بررسی

قیاس عصر غیبت به عصر حضور - از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا ۲۶۰ ق - قیاس مع الفارق است. در طول دوران حضور، شرح احکام شریعت از سوی امامان اهل بیت علیهم السلام بیان شده است؛ به گونه‌ای که با بهره‌گیری از اجتهاد درست - نه به کارگیری روش‌هایی چون قیاس و استحسان - می‌توان از سرچشمه جوشان احادیث امامان معصوم علیهم السلام به تمام مسائل و وقایع فردی و اجتماعی امت اسلامی پاسخ گفت. افزون بر این، غیبت امام معصوم علیه السلام به جهت عدم آمادگی مردم است و اگر مردم از بهره‌گیری از سرچشمه زلال معارف امام محروم‌اند، عیبی بر خداوند نیست؛ زیرا او، امام را برای امت تعیین کرده است؛ امام نیز آمادگی ایفای مسئولیت امامت را دارد. اما این مهم، در گرو فراهم شدن شرایطی است که باید به دست مردم تحقق یابد.

ج) پی آمدهای معصوم نبودن امام

سومین دلیل عقلی بر عصمت امام علیه السلام پی آمدهای معصوم نبودن امام است. اگر امام معصوم نباشد ممکن است مرتکب خطا و گناه شود، این امر پی آمدهایی دارد که از دیدگاه عقل و شرع پذیرفته نیست.

۱. نهی از منکر از فرایض مهم اسلامی است. «منکر» از هر کسی صادر شود بر دیگر مکلفان است که آن را محکوم کنند و اگر مکلفی تصمیم به انجام منکر گرفت، باید او را نهی کنند.

بی شک، مقام امامت نه تنها مانع از «نهی از منکر» نخواهد شد، بلکه «نهی از منکر» به دلیل موقعیت ویژه اجتماعی آن، برای امام از اهمیت بالاتری برخوردار است؛ چنان که امیر مؤمنان علیه السلام مخالفت با پیشوای ستم گر را برترین عمل شایسته در راه خدا دانسته است: «... و افضل من ذلک کله کلمة عدل عند امام جائز». ^{۳۷} بنابراین، اگر امام، معصوم نباشد چه بسا در گفتار و رفتار خود مرتکب گناه و منکری شود؛ در این صورت بر امت واجب است که گفتار و کردار او را انکار و در آن باره با او مخالفت کنند، ولی این عمل با وجوب اطاعت از امام و بزرگداشت او ناسازگار است.

۲. اگر امام معصوم نباشد، مقام او از افراد عادی امت هم پایین تر خواهد بود؛ زیرا از شستی جرم و گناه با توجه به مقام و جایگاه افراد متفاوت است؛ چه بسا گناه صغیره‌ای که اگر از امام سرزند، نسبت به مقام او، ناپسندتر از گناه کبیره‌ای است که یکی از افراد عادی امت مرتکب شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره مسئولیت ویژه رهبران جامعه اسلامی فرموده است: «... ان الله تعالی فرض علی ائمة العدل ان یقدروا انفسهم بضعفة الناس، کیلا یتبع بالفقیر فقره»؛ ^{۳۸} خداوند بر پیشوایان عدالت واجب کرده است که زندگی خود را از نظر اقتصادی با ضعیفان و فقیران اندازه‌گیری کنند تا سختی فقر، آنان را از پای در نیورد. همچنین خداوند خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّبَعْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»؛ (احزاب: ۳۲) ای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید، اگر پروای

الهی دارید پس به ناز سخن مگویید تا مبادا آن که در دلش بیماری است طمع ورزد...» نتیجه آن که، خطا و گناه، حتی اگر کوچک باشد، با مقام و جایگاه ویژه امام سازگاری ندارد. ۳. ارتکاب خطا و گناه از امام به وثاقت و اعتبار او زیان می‌رساند و در نتیجه اطاعت کامل از امام و هدف از امامت به صورت کامل محقق نخواهد شد. بنابراین، مقتضای قواعد عقلی و شرعی این است که جانشین پیامبر اکرم^ع همانند ایشان از صفت عصمت برخوردار باشد تا مورد اعتماد کامل امت قرار گیرد و قول و فعل او، الگوی کامل زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان باشد.

نتیجه

همه فرقه‌های اسلامی به ضرورت وجود امام در نظام آفرینش باور دارند؛ یعنی بر این عقیده‌اند که پس از رحلت پیامبر^ع باید شخصی به عنوان جانشین و خلیفه رسول الله^ع در میان امت وجود داشته باشد تا آنان بدون راهنما و امام رها نشده باشند. ولی در چگونگی نصب امام بین فرقه‌های گوناگون اختلاف وجود دارد. از دیدگاه شیعیان، به دلایل عقلی و نقلی و به مقتضای حکمت الهی نصب امام بر خداوند واجب است و امامی که از جانب خدا منصوب می‌شود باید دارای ویژگی‌هایی باشد که او را از دیگران متمایز کند. یکی از این ویژگی‌ها عصمت است.

شیعیان و اهل تسنن در مسئله عصمت دیدگاه یکسانی ندارند. علمای اهل تسنن عصمت را برای امام جایز نمی‌دانند، در حالی که از منظر علمای شیعه عصمت برای امام ضروری است و این مسئله با دلایل عقلی و نقلی قابل اثبات هست. در این مقاله، ضمن بررسی دلایل عقلی عصمت امام، بیان شد که امام باید همانند پیامبر^ع دارای ملکه عصمت باشد تا بتواند مردم را به خوبی هدایت کرده و به سر منزل مقصود برساند.

پی‌نوشت‌ها

۱. توبه: ۱۰۲؛ احزاب: ۶۰؛ احزاب: ۳۶؛ نساء: ۶۵؛ نساء: ۵۹.
۲. محمدحسین طباطبایی، *تفسیر المیزان*، ج ۲، ذیل آیه ۲۴۳ سوره بقره.
۳. انفال: ۲۲؛ یونس: ۱۰۰؛ بقره: ۱۱۱؛ انبیاء: ۲۲؛ یونس: ۳۵؛ نحل: ۹۰؛ بقره: ۲۴۲؛ آل عمران: ۱۹۰.
۴. ناصر مکارم شیرازی، *پیام قرآن*، ج ۱، ص ۱۵۹.
۵. همان.
۶. همان.
۷. هانری کرین، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه اسدالله مبشری، ج ۱، ص ۳۸.
۸. عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، ص ۱۰۵.
۹. شیخ مفید، *اوائل المقالات*، ص ۶۵.
۱۰. علامه حلی، *نهج الحق و كشف الصدق*، ص ۱۶۴.
۱۱. محمدبن حسن طوسی، *كشف المراد*، ص ۳۹۰.
۱۲. نصیرالدین طوسی، *تجرید الاعتقاد*، مبحث امامت، ص ۳۹۰.
۱۳. علامه حلی، *كشف المراد*، ص ۴۹۲.
۱۴. سعدالدین تفتازانی، *شرح المقاصد*، ج ۵، ص ۲۵۱.
۱۵. سید مرتضی، *الشافی فی الامامة*، ج ۱، ص ۲۶۹.
۱۶. علی ربانی گلپایگانی، *امامت در بینش اسلامی*، ص ۲۲۶.
۱۷. عبدالجبار معتزلی، *المغنی فی ابواب التوحید و العدل*، ج ۱، ص ۸۴.
۱۸. علی ربانی گلپایگانی، *امامت در بینش اسلامی*، ص ۲۳۰.
۱۹. ابن میثم بحرانی، *قواعد المرام فی علم الکلام*، ص ۱۷۸؛ فاضل مقداد، *اللوامع الالهیه*، ص ۳۳۰.
۲۰. سدیدالدین رازی، *المنتقد من التقليد*، ج ۲، ص ۲۸۱.
۲۱. علی ربانی گلپایگانی، *امامت در بینش اسلامی*، ص ۲۳۲.
۲۲. محقق طوسی، *كشف المراد*، ص ۴۹۱.

۲۳. سدیدالدین رازی، *المنتقد من التقليد*، ج ۲، ص ۲۷۹.
۲۴. علی ربانی گلپایگانی، *امامت در بینش اسلامی*، ص ۲۳۴.
۲۵. همان.
۲۶. علامه امینی، *الغدیر*، ج ۶، ص ۶۱.
۲۷. همان، ج ۳، ص ۹۶.
۲۸. همان، ص ۹۵.
۲۹. علی ربانی گلپایگانی، *امامت در بینش اسلامی*، ص ۲۳۷.
۳۰. سید مرتضی، *الشافعی*، ج ۱، ص ۱۷۹.
۳۱. سدیدالدین رازی، *المنتقد من التقليد*، ج ۲، ص ۲۵۶.
۳۲. تفتازانی، *شرح المقاصد*، ج ۵، ص ۲۵۲.
۳۳. علی ربانی گلپایگانی، *امامت در بینش اسلامی*، ص ۲۴۱.
۳۴. سدیدالدین رازی، *المنتقد من التقليد*، ج ۲، ص ۲۸۱.
۳۵. علی ربانی گلپایگانی، *کلام تطبیقی*، ص ۲۳۶.
۳۶. سدیدالدین رازی، *المنتقد من التقليد*، ج ۲، ص ۲۵۶.
۳۷. *نهج البلاغه*، محمد دشتی، حکمت ۳۷۴.
۳۸. همان، ص ۳۰۶، خطبه ۲۰۹.

منابع

قرآن کریم

۱. امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، قم، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامية، ۱۴۲۱ق.
۲. بحرانی، ابن میثم، *قواعد المرام فی علم الکلام*، قم، مکتبه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۶ق.
۳. تفتازانی، سعدالدین، *شرح العقاید النسفیة*، بی جا، مطبعة مولوی، محمد عارف، ۱۳۴۶ق.
۴. —، *شرح المقاصد*، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.
۵. جرجانی، *شرح المواقف*، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.
۶. حلّی، حسن بن یوسف، *كشف المراد*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، [بی تا].
۷. —، *نهج الحق و كشف الصدق*، قم، دارالهجر، ۱۴۱۴ق.
۸. حمصی رازی، سدیدالدین، *المنقذ من التقليد*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۹. دشتی، محمد، *نهج البلاغه*، مؤسسه فرهنگي تحقیقاتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
۱۰. رازی، فخرالدین، *مفاتیح الغیب* (تفسیر کبیر)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۱. ربانی گلپایگانی، علی، *امامت در بینش اسلامی*، چ دوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش.
۱۲. —، *کلام تطبیقی*، چ اول، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۵ش.
۱۳. سید مرتضی، علی بن الحسین، *الدخيرة فی علم الکلام*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۴. —، *الشافی فی الامة*، تهران، مؤسسة الصادق، ۱۴۰۷ق.
۱۵. سیوری، فاضل مقداد، *اللوائح الالهية*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
۱۶. شهرستانی، عبدالکریم، *الملل و النحل*، بیروت، دارالمعرفة، [بی تا].
۱۷. طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان*، بیروت، مؤسسة اعلمی، ۱۳۹۳ق.
۱۸. طوسی، نصیرالدین، *تجرید الاعتقاد*، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۱۹. طوسی، محمد بن حسن، *كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، انتشارات شکوری، ۱۴۰۹ق.
۲۰. معتزلی، قاضی عبدالجبار، *المعنی فی ابواب التوحید و العدل*، بیروت، دارالکتب، ۱۳۸۲ق.
۲۱. مفید، محمد بن نعمان، *اوائل المقالات فی المذاهب المختارات*، قم، المؤتمر العالمی لآلغیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، *پیام قرآن*، چ ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۶ش.
۲۳. هانری کرین، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه اسدالله مبشری، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].